



دانشکده الهیات و علوم اسلامی

گروه فلسفه و کلام اسلامی

پایان نامه

جهت دریافت درجه کارشناسی ارشد

در رشته ی فلسفه و کلام اسلامی

عنوان

**بررسی علم واجب تعالی به جزئیات از دیدگاه فخر رازی و ملاصدرا**

استاد راهنما

دکتر ناصر فروهی

استاد مشاور

دکتر قربانعلی کریم زاده قراملکی

پژوهشگر

سید مرتضی علوی زاده میلانی

بهمن ۱۳۹۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این بیان نامہ را تقدیرم سے کنتم:

- بہ تمام کسانے کہ در راہ علم تلاش فراوان سے کنتم.
- بہ ارواح شہیدانے کہ خون آکنان موجب امنیت امروزے ماست.
- بہ روح پدر و مادرم کہ راہ تحصیل علم مرا فراہم نمودہ اند.
- بہ دوستہ این فلسفہ اسلامے کہ ہموارہ راہ جدیدے را در آکن سے پیمانند.
- بہ ناشران کتب کہ نشر علم و آگاہی مرہون زہمت آکنان است.

و در کافر تقدیر و تشکر سے کنتم:

- از دکتر نہر فروھی کہ زہمت راہنمایے مرا بر عہدہ داشتہ اند.
- از دکتر قربانعلی کریم زادہ قراملکے کہ بہ عنوان مسؤور مرا یارے کردہ اند.
- از کتبدارے دانشگدہ کہ کتاب ہاے لازم را در اختیار دانشجویان قرار سے دہند.
- و از تمام کسانے کہ زہمت فراوانے انجام دادہ اند تا این بیان نامہ بہ اتمام رسد.

نام خانوادگی دانشجو: علوی زاده	نام: سید مرتضی
عنوان پایان نامه: علم واجب تعالی به جزئیات از دیدگاه فخر رازی و ملاصدرا	
استاد راهنما: دکتر ناصر فروهی	استاد مشاور: دکتر قربانعلی کریم زاده قراملکی
مقطع تحصیلی: کارشناسی ارشد رشته: فلسفه و کلام اسلامی گرایش: فلسفه اسلامی دانشگاه: تبریز دانشکده: الهیات و علوم اسلامی تاریخ فارغ التحصیلی: بهمن 93 تعداد صفحه: 111	
<p><b>کلمات کلیدی:</b> علم واجب تعالی، علم واجب تعالی به جزئیات، بسیط الحقیقه، علم به جزئیات قبل از ایجاد، علم به جزئیات بعد از ایجاد، فخر رازی، ملاصدرا.</p>	
<p>چکیده: مسئله ی علم یکی از صفات واجب تعالی و یکی از مهمترین مسائل فلسفی و کلامی است که در آثار تمامی فلاسفه و متکلمان جایگاه ویژه ای دارد. بعضی از فلاسفه و متکلمان به طور مطلق علم را از ذات واجب تعالی نفی می کنند، و برخی دیگر علم را برای ذات او اثبات می کنند لکن بین آنها اختلافاتی وجود دارد. برخی قائل شده اند واجب تعالی تنها عالم به ذات خود است و عالم به غیر نیست. اما بیشتر قائلند که واجب تعالی عالم به ذات خود و غیر است لکن این علم به غیر بر وجه کلی است. برخی دیگر علم واجب تعالی به جزئیات را اثبات می کنند. فخر رازی با توجه به دلیل تشخیص، علم واجب تعالی به جزئیات را اثبات می نماید و در حل مشکل علم واجب تعالی به جزئیات یعنی جهل و تغیر، قائل است همانطور که حقیقت علم چیزی جز نسبت و اضافه بین عالم و معلوم نیست، علم واجب تعالی نیز نوعی نسبت و اضافه بین علم او و معلوم است. بنابراین با تغیر معلول تنها آن نسبت و اضافه تغیر می کند نه اصل ذات. ملاصدرا با توجه به قاعده ی بسیط الحقیقه علم واجب تعالی به جزئیات را تبیین می کند. او با اثبات بساطت واجب تعالی به کل اشیاء بودن او می رسد و با کل اشیاء بودن واجب تعالی هیچ چیزی از علم او پوشیده نخواهد بود.</p>	

مقدمه	۱۰
۱- بیان مسئله	۱۰
۲- سوالات تحقیق	۱۰
۳- فرضیات تحقیق	۱۱
۴- بررسی منابع	۱۱
۵- مواد و روش ها (روش تحقیق)	۱۲
۶- پیشینه ی بحث	۱۲
۷- نتایج مورد انتظار	۱۲
۸- معیار ارزیابی موفقیت تحقیق	۱۲
<b>فصل اول: مفاهیم و کلیات</b>	<b>۱۳</b>
۱- مفاهیم	۱۴
۱-۱- تعریف علم	۱۴
۱-۱-۱- علم در لغت	۱۴
۱-۱-۲- علم در اصطلاح	۱۵
۱-۲- تعریف جزئی	۱۷
۱-۲-۱- جزئی در لغت	۱۷
۱-۲-۲- جزئی در اصطلاح	۱۸
۲- کلیات	۱۹
۲-۱- تعریف و حقیقت علم از دیدگاه فلاسفه	۱۹
۲-۱-۱- ارسطو (م ۳۸۴)	۱۹

- ۱۹..... ۲-۱-۲- فارابی (۲۵۷-۳۳۸)
- ۲۰..... ۲-۱-۳- ابن مسکویه (۳۲۰-۴۲۱)
- ۲۱..... ۲-۱-۴- شیخ الرئيس ابوعلی سینا (۳۷۰-۴۲۸)
- ۲۳..... ۲-۱-۵- بهمنیار ابن مرزبان (ف ۴۵۸)
- ۲۳..... ۲-۱-۶- ابوالبرکات بغدادی (ف ۵۴۷)
- ۲۴..... ۲-۱-۷- شیخ اشراق (۵۴۹-۵۸۷)
- ۲۵..... ۲-۱-۸- ابن کمونه (ف ۶۸۳)
- ۲۵..... ۲-۱-۹- شمس الدین شهرزوری (قرن ۷)
- ۲۶..... ۲-۱-۱۰- قطب الدین شیرازی (۶۳۴-۷۱۰)
- ۲۷..... ۲-۱-۱۱- خواجه نصیر الدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲)
- ۲۷..... ۲-۱-۱۲- ملاهادی سبزواری (ف ۱۲۸۸ فمری)
- ۲۸..... ۲-۱-۱۳- ملاعبدا..زنوزی (قرن ۱۳)
- ۲۸..... ۲-۱-۱۴- علامه طباطبایی (۱۲۸۱-۱۳۶۰)
- ۲۹..... ۲-۱-۱۵- فخررازی (۵۴۴-۶۰۶)
- ۳۱..... ۲-۱-۱۶- ملاصدررا (۹۷۹-۱۰۵۰)
- ۳۲..... ۲-۲- اهمیت بحث علم الهی به جزئیات
- ۳۳..... ۲-۳- سیر تاریخی بحث از علم الهی به جزئیات
- ۳۴..... فصل دوم: علم از دیدگاه فخررازی
- ۳۵..... ۱- حقیقت علم
- ۳۸..... ۲- انطباع صورت معلوم در عالم

- ۳۹..... ۲-۱- دلایل منکرین و پاسخ آنها.
- ۴۱..... ۲-۲- ردّ قائلین به نفس انطباع.
- ۴۱..... ۳- تحقیق کلام ابن سینا.
- ۴۳..... ۴- اتحاد با عقل فعّال.
- ۴۴..... ۴-۱- دلایل نفی اتحاد با عقل فعّال.
- ۴۶..... ۵- اتحاد عاقل و معقول.
- ۴۶..... ۵-۱- دلایل ردّ اتحاد عاقل و معقول.
- ۴۷..... نتیجه
- ۴۸..... فصل سوم: علم از دیدگاه ملاصدرا.
- ۴۹..... ۱- حقیقت علم.
- ۵۲..... ۲- اتحاد عاقل و معقول.
- ۵۲..... ۲-۱- مراتب ادراک.
- ۵۴..... ۲-۲- تبیین محل نزاع.
- ۵۴..... ۲-۲-۱- اقسام اتحاد در وجود.
- ۵۵..... ۲-۲-۲- مراد ملاصدرا از اتحاد.
- ۵۷..... ۲-۳- چگونگی اتحاد.
- ۵۷..... ۲-۳-۱- تقریر برهان تضایف.
- ۵۹..... ۳- اتحاد نفس با عقل فعّال.
- ۵۹..... ۳-۱- کلام ابن سینا.
- ۶۰..... ۳-۲- نقد کلام ابن سینا و شارحین.

- ۶۱ ..... ۴- نقد قول فخررازی در حقیقت علم
- ۶۳ ..... نتیجه
- ۶۴ ..... فصل چهارم: علم واجب تعالی به جزئیات
- ۶۵ ..... درآمد
- ۶۹ ..... ۱- دیدگاه فخررازی در مورد علم واجب تعالی
- ۶۹ ..... ۱-۱- علم واجب تعالی به کلیات ممکنات
- ۷۱ ..... ۱-۱-۱- نفی علم واجب تعالی به ذات و تبیین قول دهریه
- ۷۱ ..... ۱-۱-۲- دلایل قدمای فلاسفه بر نفی مطلق علم از ذات واجب تعالی و رد آنها
- ۷۳ ..... ۱-۱-۳- نفی علم واجب تعالی به غیر
- ۷۳ ..... ۲- دیدگاه ملاصدرا در مورد علم حق سبحانه
- ۷۴ ..... ۲-۱- علم واجب تعالی به ذات خود
- ۷۵ ..... ۲-۲- علم واجب تعالی به ماسواء
- ۷۵ ..... ۲-۳- علم واجب تعالی به اشیاء
- ۷۶ ..... ۲-۳-۱- دیدگاه فلاسفه، صوفیه و متکلمین
- ۷۷ ..... ۲-۳-۲- مراتب علم به اشیاء
- ۷۹ ..... ۳- چگونگی علم واجب تعالی به جزئیات
- ۷۹ ..... ۳-۱- دیدگاه فخررازی
- ۸۰ ..... ۳-۱-۱- معلوم واقع شدن معدوم
- ۸۱ ..... ۳-۱-۲- دلایل منکرین علم واجب تعالی به جزئیات
- ۸۲ ..... ۳-۱-۳- ردیه فخررازی بر دلایل منکرین



- ۳-۱-۴- دلایل اثبات علم واجب تعالی به جزئیات..... ۸۳
- ۳-۱-۵- تبیین علم واجب تعالی به جزئیات بر اساس اضافه و نسبت ..... ۸۶
- ۳-۲- بررسی دیدگاه ملاصدرا..... ۸۷
- ۳-۲-۱- بیان قاعده ی "بسیط الحقیقه کل اشیاست" ..... ۸۷
- ۳-۲-۱-۱- دلیل بساطت واجب تعالی و تبیین صغری قیاس..... ۸۸
- ۳-۲-۱-۲- بسیط الحقیقه کل الاشیاء و بیان کبرای قیاس..... ۹۰
- ۳-۲-۲- محیط بودن علم واجب تعالی به کل اشیا..... ۹۲
- ۳-۲-۳- وحدت علم و ایجاد در معلولات..... ۹۴
- نتیجه گیری کلی بین دیدگاه فخر رازی و ملاصدرا..... ۹۶
- منابع..... ۱۰۴

## ۱- بیان مسئله

علم یکی از صفات ثبوتیه ذاتیه واجب تعالی می باشد که در دو قسم علم به کلیات و علم به جزئیات قابل طرح است. در مورد علم الهی به جزئیات نظرات مختلفی بیان شده است، برخی مانند ابن سینا علم خداوند به جزئیات را نفی می کنند و می پندارند که چون بین علم و عالم و معلوم مطابقت وجود دارد و با تغیر معلوم علم نیز باید تغیر کند پس اگر جزئیات معلوم خداوند واقع شوند تغیر در علم الهی لازم می آید و چنین چیزی محال است. بنابراین علم الهی در نظر آنان چیزی جز ارتسام صور اشیاء نیست. برخی نیز علم واجب تعالی به اشیاء را حضور اشیاء نزد ذات تعبیر کرده اند و این دیدگاه نیز صحیح نیست. تصورات نادرست در مورد علم الهی گاه این شبهه را ایجاد می نماید که اگر خداوند به جزئیات علم داشته باشد لازم می آید علم او تغیر پذیرد؛ چون جزئیات دائماً در حال تغیرند و اگر هم عالم به آنها نباشد جهل بر او لازم می آید و چنین چیزی محال است. فخررازی قائل است علم واجب تعالی نوعی اضافه بین ذات او و معلوم است و لذا با تغیر معلوم تنها امر اضافه تغیر می کند نه ذات. پس تغیر از ذات او منتفی است و دلیل علم او به جزئیات این است که تشخیص یافتن افراد به واسطه ی علتی است و تمامی علل به ذات او منتهی می شوند، پس واجب تعالی به تشخیص از حیث تشخیص بودن علم دارد و این یعنی علم به جزئی ترین جزئیات دارد. ملاصدرا با بهره گیری از قاعده ی بسیط الحقیقه به اثبات علم واجب تعالی می پردازد. به این صورت که او از تمامی جهات بسیط است و هر بسیط الحقیقه ای کل اشیاست. بنابراین اگر واجب تعالی علم به جزئیات نباشد لازم می آید بسط از هر جهت نباشد.

## ۲- سوالات تحقیق

سوال اصلی:

۱) علم واجب تعالی به جزئیات از دیدگاه فخر رازی و ملاصدرا چگونه است؟

سوالات فرعی:

۲) حقیقت علم از دیدگاه فخر رازی و ملاصدرا چیست؟

۳) آیا از علم واجب تعالی به جزئیات تغییر در علم و ذات لازم می آید؟

۴) علم خداوند به جزئیات بعد از حدوث فعل است یا ازلی و علم علی الاطلاق است؟

### ۳- فرضیات تحقیق

۱) در نظر فخر رازی واجب تعالی عالم به جمیع جزئیات است چون اگر عالم به آنها نباشد نقص در او لازم می آید و نقص بر او محال است و علم او نوعی اضافه بین ذات و معلوم است. در نظر ملاصدرا علم واجب تعالی یک حقیقت واحده و بسیط بوده که چیزی از ذات او پنهان نیست.

۲) در نظر فخر رازی حقیقت علم عبارت از اضافه و نسبت بین عالم و معلوم می باشد و در نظر ملاصدرا بازگشت حقیقت علم به حقیقت وجود است.

۳) از دیدگاه فخر رازی و ملاصدرا علم واجب تعالی به جزئیات موجب تغییر در ذات و علم او نیست.

۴) علم واجب تعالی نیازمند حدوث و عدم حدوث فعلش نیست؛ زیرا در غیر این صورت دور لازم می آید.

### ۴- بررسی منابع

از آنجا که مسئله ی علم به یکی از صفات واجب تعالی اطلاق می شود در تمامی آثار فلاسفه و متکلمان قسمتی به بحث از علم اختصاص دارد. از آثار موجود برای پژوهش حاضر می توان به کتاب المباحث المشرقیه، الاربعین فی الاصول دین، مطالب العالیه، شرح اشارات، المحصل، تفسیر مفاتیح الغیب، المعالم و شرح اسماء اله الحسنی از آثار فخر الدین رازی و به الاسفار الاربعه، الشواهد الربوبیه، المظاهر الالهیه، الواردات القلبیه، المبدأ و المعاد، اسرار الآیات، مفاتیح الغیب، حکمت عرشیه و تفسیر قرآن از آثار ملاصدرا اشاره کرد.

## ۵- مواد و روش ها (روش تحقیق)

روشی که در این تحقیق دنبال می شود روش تحلیلی، توصیفی، تطبیقی و مقایسه ای است.

## ۶- پیشینه ی بحث

بررسی تطبیقی علم واجب تعالی به جزئیات از دیدگاه ملاصدرا و فخررازی کاری است که تاکنون انجام نگرفته است. اگرچه پایان نامه هایی در این باب نوشته شده است مانند علم الهی به جزئیات در فلسفه اسلامی از دانشگاه قم یا علم واجب تعالی به جزئیات از دیدگاه فخررازی و علامه طباطبایی از دانشگاه اصفهان، اما هیچ کدام بحث دقیقی را به بررسی بین ملاصدرا و فخررازی اختصاص نداده اند.

## ۷- نتایج مورد انتظار

نتیجه ای که از این تحقیق انتظار می رود رسیدن به دیدگاه درست در باب علم الهی به جزئیات است که آیا چنین علمی از سوی واجب تعالی شبهاتی همچون تغیر و جهل را به دنبال دارد یا اینکه اصلاً چنین چیزی مطرح نیست.

## ۸- معیار ارزیابی موفقیت تحقیق

سعی بر این است که این بررسی و تحقیق به بهترین شکل ممکن انجام شود؛ چراکه یکی از مهمترین موضوعات و مسائلی است که همواره مورد اختلافات فیلسوفان و متکلمان بوده است.

فصل اول:

مفاهيم و کلیات

## ۱- مفاهیم

### ۱-۱- تعریف علم

مفهوم علم در دو مورد بررسی می شود که یکی مربوط به تعریف لغت شناسان از علم است و دیگری مربوط به تعریف اصطلاحی و فلسفی علم در نزد حکماء و فلاسفه می باشد.

#### ۱-۱-۱- علم در لغت

مفهوم علم که مرادف با دانستن و آگاهی در زبان فارسی است به معنای بدست آوردن حقیقت چیزی یا یقین و معرفت می باشد. وقتی می گوئیم عَلِمَ الرَّجُلُ یعنی دانا شد یا عَلِمَ الشَّيْءَ یعنی آن چیز را شناخت و دریافت کرد (مهیار/۱۳۷۵/۶۲۲).

در تاج العروس آمده است: اهل لغت برآنند که علم و معرفت و شعور دارای معنی واحدی است ولی بیشتر محققین به تفاوت بین آنها قائلند؛ زیرا نزد آنان علم از برترین صفات است که به خداوند سبحان نیز اطلاق می شود ولی عارف و شاعر قابل اطلاق بر خداوند نیستند. گروهی در مورد علم گفته اند علم به خاطر ظهورش قابل تعریف نیست و از جمله ی ضروریات می باشد. برخی گفته اند این تعریف ناپذیری علم به خاطر صعوبت و سختی تعریف از علم است نه به خاطر ظهور آن. برخی قائلند علم، ادراک حقیقت شیء می باشد و این هم دو نوع است: اول ادراک ذات شیء و دوم حکم بر وجود شیئی که موجود برای شیئی است یا نفی شیئی از آن. نوع اول متعدی به یک مفعول است و نوع دوم متعدی به دو مفعول می باشد. برخی دیگر قائلند علم همان اعتقاد جازم و ثابتی است که مطابق با واقع می باشد یا صفتی است که موجب تمییز در میان اشیاست. برخی دیگر نیز قائلند معرفت ادراک شیئی است که با تفکر و تدبیر صورت می گیرد که در این صورت معرفت اخص از علم است. تفاوت بین علم و معرفت از لحاظ لفظ و معنی است. تفاوت لفظی بین آنها این است که فعل معرفت بر مفعول واحدی واقع می شود حال آنکه فعل علم مقتضی دو مفعول است. اما تفاوت معنایی آنها از چند لحاظ است: اول اینکه معرفت به ذات شیء تعلق دارد و علم به احوال آن شیء. دوم اینکه معرفت زمانی که غایب از قلب باشد و بعداً ادراک شود گفته می شود بدان عارف شد. معرفت ذکر نفسی است که بعد از غائب بودن حضور می یابد. بنابراین ضد معرفت

انکار است در حالی که ضد علم جهل است. سوم اینکه معرفت، دانستن شی به صورت تفصیلی است در حالی که علم به اجمال شی تعلق دارد (زبیدی/۱۴۱۴/ج ۱۷/۴۹۵).

ابن منظور در لسان العرب یکی از صفات حق سبحانه را علیم و عالم و علّام می داند. به این معنا که او عالم به وجود و آنچه که قبل از وجود است، می باشد. هیچ چیز پنهانی در زمین و آسمان برای او پوشیده نیست و علم او محیط به باطن و ظاهر اشیاء است. علم در این معنی نقیض جهل است. علّام و علّامه در مورد کسی به کار می رود که در مورد وصفش به علم مبالغه صورت گیرد یعنی صفت علم در او به طور جد وجود دارد (ابن منظور/۱۴۱۴/ج ۱۲/۴۱۶).

سید شریف جرجانی در مورد علم گفته است: علم عبارت از اعتقاد جازمی است که مطابق با واقع می باشد. گاهی مراد از علم، ادراک شی به همان نحوی که هست می باشد و گاهی مراد از آن زوال خفاء از معلوم می باشد. زمانی مراد از علم صفت راسخه ای در نفس است که به واسطه ی آن کلیات و جزئیات درک می شود و زمانی مراد از آن رسیدن به معنی شی است (جرجانی/۱۴۱۲/۶۷).

در جای دیگر آمده است: علم همان مطلق ادراک است خواه این ادراک تصدیقی باشد یا تصویری، یقینی باشد یا غیر یقینی. یا می توان گفت علم به مجموع تعقل یا حصول صورت شیء در ذهن یا به ادراک کلی یا به اعتقاد جازم مطابق واقع یا به ادراک شیء چنانکه هست یا به ادراک حقایق اشیاء و علل آنها یا به ادراک مسائل از روی دلیل یا به ملکه حاصل از ادراک این مسائل گفته می شود. مفهوم علم مترادف با معرفت است اما گفته اند مفهوم علم اخص از مفهوم معرفت است؛ زیرا معرفت بر دو قسم است: معرفت عامیانه و معرفت علمی. معرفت علمی بالاترین مرتبه ی معرفت است که همان تعقل محض و شناخت کامل می باشد اما معرفت عامیانه، که مقید به نتایج علمی است و به نحوی تابع شناخت جزئی است (صلیبیا/۱۴۱۴/ج ۲/۹۹).

## ۲-۱-۱- علم در اصطلاح

علم در اصطلاح فلسفی عبارت از صورتی است که از شی خارجی در عقل حاصل می شود. بر ماهیات دو گونه وجود عارض می شود که یکی عینی و دیگری ذهنی است. هرگاه وجود آن ماهیت مبتنی به تصور نباشد آن را وجود خارجی یا عینی می نامند و هرگاه وجود ماهیت مبتنی به تصور و ادراک باشد آن را

وجود ذهنی یا ظلی گویند. لذا علم عبارت از وجود ذهنی ماهیات است. هنگام حصول صورت شی بر ذهن چند حالت پیش می آید: اول نقشی است که از شی خارجی در ذهن ارتسام می یابد همانند نقشی که بر آینه از اشیای مقابل آنها حاصل می شود، دوم تغییر نفس از حالی به حال دیگر هنگام ارتسام صور اشیاء و سوم اضافه و ارتباطی است که نفس با اشیای خارجی پیدا می کند. این گوناگونی در حصول موجب این شد که برخی از فلاسفه علم را از باب انفعال و برخی از باب کیف و برخی از باب اضافه بدانند (شهابی/۱۳۶۱/۶).

اما بیشتر فلاسفه قائلند که علم از مقوله ی کیف است چراکه علم از کیفیاتی مختص به ذات نفس است مانند صحت و مرض (قطب شیرازی/۱۳۶۹/۱۴۱). اما همان طور که خواهد آمد ملاصدرا قائل شد که علم هیچکدام از این مقولات نیست یعنی اصلاً علم امر ماهوی نبوده تا داخل در آن باشد بلکه علم یک امر وجودی است که دارای شدت و ضعف است (ملاصدرا/۱۳۸۳/ج۳/۳۲۵).

فلاسفه علم را به اقسامی تقسیم کرده اند. در تقسیم اول علم به علم حضوری و علم حصولی قابل تقسیم است. علم حصولی که عبارت از صورت حاصل در ذهن است یا تصور است یا تصدیق. تصور عبارت از صورت ساده ی ذهنی است که خالی از اسناد می باشد و تصدیق اسناد چیزی به چیز دیگر است. علم حصولی تصویری خود سه قسم است: حسی، خیالی، عقلی و عقلی هم یا فلسفی است یا منطقی و یا ماهوی. علم حضوری عبارت از این است که خود معلوم نزد عالم حاضر باشد نه صورت آن. در علم حصولی وجود علمی، غیر از وجود عینی معلوم است اما در علم حضوری وجود علمی عین همان وجود عینی است یعنی معلوم با وجود خارجی خود نزد عالم حضور دارد. علم حضوری شامل این موارد است: علم نفس به ذات خود، به افعال خود، به انفعال خود، به قوای خود، علم علت و معلول به یکدیگر، علم دو معلول صادره از یک علت به همدیگر.

در تقسیم دیگر می توان علم را به علم فعلی و علم انفعالی تقسیم کرد. تعقل شی یا مبدأ برای وجود صورت معقوله در خارج است یا چنین نیست. حالت اول را علم فعلی و حالت دوم را علم انفعالی گویند. علم فعلی مانند اینکه بنایی شکل معینی را با هیأت معین در خیاش تصور می کند و بعد از این تصور و تجسم، آن تصور مبدأ وجود خارجی عمارت می شود و این همان علم فعلی است. اما علم انفعالی آن است



که وجود معلوم مقدم بر وجود علم باشد مانند نگاه کردن به ساختمان و عمارت (فخررازی ۱۴۲۹/ج ۱/۴۸۵).

اما در یک بیان کلی می توان گفت علم یا مربوط به واجب تعالی است یا مربوط به ممکنات. علم واجب تعالی مانند علم به ذاتش و به ماسوای خودش خواه کلی باشد یا جزئی و علم ممکنات مانند علم به ذات خود و به غیر خود. اما تفاوتی که در این میان وجود دارد این است که علم در واجب تعالی یک علم شدید و در ممکنات علمی ضعیف است. یا علم در واجب تعالی صرف و محض بوده و در ممکنات آمیختگی به قوه و اعدام است (ملاصدرا/۱۳۸۳/ج ۱۷/۳). بنابراین علم مانند وجود دارای مراتب شدت و ضعف است و شدیدترین آن مربوط به ذات واجب تعالی است و ضعیف ترین آن مربوط به ممکنات.

## ۲-۱- تعریف جزئی

### ۱-۲-۱- جزئی در لغت

جزئی در لغت به معنی کم و اندک و خصوصیات شخصی است و مقابل کلی قرار دارد (فروتین/۱۳۷۴/ج ۱/۷۰۲). جزئی عبارت از مفهومی است که نفس تصور آن مانع از وقوع شرکت باشد و این نوع جزئی را جزئی حقیقی مینامند. در مقابل جزئی اضافی قرار دارد که نسبت بما فوق خود یعنی امری کلی تر، جزئی میباشد و نسبت بمادون خود یعنی امری که شمول آن کمتر است، کلی است و جزئی ممکن است مادونی نداشته باشد که جزئی حقیقی است و بنا بر این جزئی اضافی خود از جهتی کلی است مثلاً انسان نسبت به حیوان که کلی تر است جزئی اضافی است و نسبت بمادون خود یعنی افراد کلی است و زید نسبت بمادون و ما فوق هر دو جزئی است؛ زیرا مادونی ندارد که شامل آن شود. و از خواص جزئی آنکه نه کاسب است و نه مکتسب یعنی نه بوسیله آن میتوان امری را ثابت کرد و نه در مقام برهان امور جزئی را ثابت میکنند و خود براهین نیز از مقدمات کلی تشکیل می یابد (سجادی/۱۳۷۳/ج ۱/۶۳۷).

برخی گفته اند جزئی منسوب به جزء است و به دو معنی به کار می رود: اول جزئی حقیقی یعنی مفهومی که قابل شرکت نیست. این جزئی را در دستور زبان عَلم یا اسم خاص گویند مثل علی و تهران. دوم جزئی اضافی عبارت از مفهومی است که مندرج در یک کلی اعم از خود باشد مانند مفهوم انسان نسبت به حیوان یا خواص مثلث نسبت به مثلث. جزئی حقیقی اخص از جزئی اضافی است و در مقابل کلی حقیقی قرار

دارد و جزئی اضافی در مقابل کلی اضافی است (صلیبیا/۱۴۱۴/ج ۱/۴۰۱).

## ۲-۱-۲- جزئی در اصطلاح

جزئی عبارت از مفهومی است که نفس تصور آن مانع از وقوع شرکت باشد و این نوع جزئی را جزئی حقیقی مینامند. در مقابل جزئی اضافی قرار دارد که نسبت بما فوق خود یعنی امری کلی تر، جزئی میباشد و نسبت بمادون خود یعنی امری که شمول آن کمتر است، کلی است و جزئی ممکن است مادونی نداشته باشد که جزئی حقیقی است و بنا بر این جزئی اضافی خود از جهتی کلی است مثلاً انسان نسبت به حیوان که کلی تر است جزئی اضافی است و نسبت بمادون خود یعنی افراد کلی است و زید نسبت بمادون و ما فوق هر دو جزئی است؛ زیرا مادونی ندارد که شامل آن شود. و از خواص جزئی آنکه نه کاسب است و نه مکتسب یعنی نه بوسیله آن میتوان امری را ثابت کرد و نه در مقام برهان امور جزئی را ثابت میکنند و خود براهین نیز از مقدمات کلی تشکیل می یابد (سجادی/۱۳۷۳/ج ۱/۶۳۷).

اما جزئی در اصطلاح فلسفی به اموری اطلاق می شود که نامتناهی بوده و انسان احاطه ی علمی به تمامی آنها ندارد. جزئیات تنها به وسیله ی قوای جسمانی ادراک می شود و تنها زمانی معلوم ما واقع می شوند که تحت یکی از حواس ظاهره قرار گیرند اما وقتی که از حواس غایب شدند آن علم از بین می رود. جزئیات به دلیل تغیر و دگرگونی تعداد آنها منحصر در عدد خاصی نبوده و نمی توان به همه ی آنها آگاهی یافت. برای همین گفته شده است:

" الجزئیات غیر منضبطه لکثرتها و عدم انحصارها فی عدد لهذا لا تفی قوة الإنسان بتفاصيلها " (جزئیات به خاطر کثرت و عدم انحصارشان در عدد خاصی تحت محصور نیست به خاطر این انسان به تفصیل آنها اطلاع ندارد) (رفیق عجم/۲۰۰۴/ج ۲/۱۳۰).

برای جزئیات هیچ حالت ثباتی متصور نیست مثل کارهایی که آدمی از طلوع تا غروب انجام می دهد مثل ریزش برگ درختان یا افکاری که انسان در ذهن خود دارد و بعد از مدتی تمامی آنها را فراموش می کند. یا مانند تمامی کارهایی که ما می توانیم انجام دهیم مثل غذا خوردن، مطالعه کردن، خوابیدن، مسافرت کردن، راه رفتن، پلک زدن، گریه کردن، حرکت دادن انگشتان، نگاه کردن، نشستن وغیره و غیره... در مقابل این جزئیات کلیات قرار دارند که اولاً ثابتند و ثانیاً قابل شرکت بین کثیرین است مثل اینکه انسان موجودی

دوپاست یا انسان زاد و ولد دارد.

## ۲- کلیات

### ۲-۱- تعریف و حقیقت علم از دیدگاه فلاسفه

#### ۲-۱-۱- ارسطو (م ۳۸۴)

طبق نظر ارسطو در باب علم و معرفت، روح ابتدا معلومات خود را به صورت بالقوه و استعداد می داند و بالفعل واجد هیچ معلوم و معقولی نیست. لذا تمامی معلومات و معقولات در همین جهان برایش حاصل می شود. او در کتاب آلفای بزرگ از مابعدالطبیعه در این باب سخن می راند. در اولین فصل این کتاب ابتدا ادراک حسی را مهم جلوه می دهد؛ چراکه ادراک های حسی علاوه بر سودمندی آنها به خاطر خودشان دوست داشته می شوند. از میان ادراک های حسی حس بینایی بر دیگر حواس برتری دارد؛ زیرا حس بینایی بیشتر از همه ی حواس دیگر به ما یاری می دهد تا اشیا را بشناسیم. اما ارسطو در فصول بعدی به ادراک برتری از حس اشاره می کند که همان ادراک عقلی است. بنابراین عقل از نخستین مراتبی که دارد طی مسیر می کند و به مراتب بالاتری نایل می شود. یعنی هر چه طی مسیر می کند امور بالقوه برایش بالفعل می شوند. به نظر ارسطو ادراک جزئی و حسی مقدم بر ادراک کلی و عام است؛ زیرا ذهن ابتدا جزئیات را درک می کند و سپس آنها را با هم مقایسه کرده و بعد از تجرید آنها از مواد، یک حکم کلی و عام را بدست می آورد (ر.ک. کاپلستون ۱۳۸۸/ج ۱/۳۳۱ الی ۳۶۴).

#### ۲-۱-۲- فارابی (۲۵۷-۳۳۸)

فارابی به عنوان فیلسوف موسس در عالم اسلامی بعد از اینکه شارح آثار ارسطو و افلاطون است نظرات ابتکاری و مختص به خود را در باب مسائل فلسفی به یادگار گذاشته است. فارابی در مبحث علم قائل است علم به دو قسم تصویری و تصدیقی تقسیم می شود. تصورات دو دسته اند: یک قسم تصوراتی هستند که به کمک تصورات دیگر حاصل می آید و قسم دیگر تصوراتی هستند که بی نیاز از سایر تصورات هستند مانند تصور و خوب و امکان. این تقسیم در تصدیقات نیز وجود دارد؛ چراکه یک قسم از آنها تصدیقات کسبی و موقوف به پیش از خود هستند و قسم دیگر تصدیقات بدیهی است (داوری ۹/۱۳۶۲).

فارابی معتقد است علم و ادراک ما نسبت به اشیاء به این نحو حاصل می شود که عقل صورت اشیای مادی را درک می کند یعنی موجودات خارجی در عقل ما صورتی پیدا می کند که غیر از وجود مادی آنهاست. به عبارت دیگر عقل در انسان در اوایل فطرت بالقوه است اما وقتی که صور اجسام خارجی را به حواس درک کرد، عقل از حالت بالقوه بودن خارج شده و حالت فعلیت به خود می گیرد. یعنی حصول علم و معرفت انتقال عقل از حالت بالقوه به حالت بالفعل است. این حصول فعلیت تنها به توسط عقل بشری انجام نمی گیرد بلکه نیازمند تاثیر موجود مفارقی است که تمامی آن صور در او به صورت بالفعل موجود است و آن همان عقل فعّال است. وقتی انسان شیئی را به درک حسی درک کرد با اتصال به عقل فعّال معانی کلی اشیاء را درک می کند و لذا ادراک حسی او به ادراک عقلی تبدیل می شود. به اعتقاد فارابی ادراک متناسب با انتقاش است. همانطور که او می گوید:

" الإدراک یناسب الانتقاش و كما أنّ الشمع یكون أجنبیا عن الخاتم ..... كذلك المدرك یكون أجنبیا عن الصورة " (ادراک مناسب با انتقاش است و همانطور که شمع مغایر با جا شمعی است .... همینطور مدرك مغایر با صورت ادراکی است) (فارابی/۱۳۸۹/۱۲۴).

شنب غازانی که یکی از شارحین کلام فارابی است، در شرح عبارت او می گوید: «مراد از ادراک یعنی هیأت و صورتی در عقل می باشد که مناسب با هیأت و صورت حاصله از انتقاش شی در خارج است نه اینکه از انتقاش معنای ظاهری آن بدست آید. حال آنکه انتقاش یعنی انفعال و انفعال به مطابقه و عدم مطابقه متصف نیست در حالی که ادراک متصف به مطابقه و عدم مطابقه است. پس لذا مراد از انتقاش همان معنای ظاهری آن، که به معنی انفعال باشد، نیست» (همان).

### ۳-۱-۲- ابن مسکویه (۳۲۰-۴۲۱)

ابن مسکویه هم مانند سایر حکماء در مورد علم و ادراک سخن گفته است. برخی از فلاسفه گفته اند: "برای نفس اجزاء و قوای مختلفی است که به وسیله ی آن اجزاء اشیای مختلف از حسیات و معقولات را ادراک می کند. یعنی نفس واحد ولی قوای آن کثیر است. چون ما در امور موجود نظر می افکنیم برخی از آنها را مرکب و برخی را بسیط می بینیم. همینطور هم وقتی در قوا و آلات نفس نظر می کنیم برخی را مرکب و برخی را بسیط می یابیم و لذا آنها با این بیان حکم می کنند به اینکه قوای مرکب امور مرکب و